

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مریم
۰۲ جولای ۲۰۱۷

چند نکته در رابطه با حاکمیت سرمایه مالی

در شرایطی که طبقه سرمایه دار عملاً مالک اصلی جهان است و بر سیستم اقتصادی-سیاسی حاکم سلطه مستقیم دارد، آگاهی کافی همه جانبه ای در رابطه با چگونگی اعمال این قدرت و رابطه میان حاکمیت سیاسی و اقتصادی در بین مردم وجود ندارد. به عنوان مثال، برخی تصور می کنند که همه سهامداران شرکت های عمومی در مالکیت و اعمال کنترل در شرکت سهیم هستند. اما اگر به تحقیقات مختلفی که در این رابطه انجام شده توجه کنیم می بینیم که اعمال کنترل توسط کسانی صورت می گیرد که سهامداران اصلی به شمار می روند. به عنوان مثال اگر به تحقیقاتی که در باره ۲۹۹ مورد از ۶۳۰۰ شرکت از بزرگترین مؤسسات مالی جهان انجام شده رجوع کنیم، می بینیم که ۸۹ تا از این شرکت ها صاحب بیش از نصف مجموع دارائی گروه هستند. در این تحقیقات معلوم شده که دارائی مؤسسه مالی "بلک راک" (۱) به تنهایی ۶ درصد از مجموع دارائی های ۲۹۹ شرکت مزبور است.

تحقیقات متعددی آشکار کرده اند که سرمایه های مالی حدود ۶۸.۴ درصد از سهام بزرگترین شرکت های جهان را در کنترل خود دارند و سهم افراد حدوداً فقط ۳.۳ درصد است. سهم شرکت های صنعتی نیز نسبت به سرمایه های مالی بسیار کم است. به عنوان مثال در یکی از تحقیقاتی که در سال ۲۰۰۹ تحت عنوان "چه کسی بر جهان حکومت می کند" منتشر شد، گزارش داده شده که ۳۰ بانک و مؤسسه مالی ۵۱.۴ درصد از ۲۹۹ شرکتی که در آن ها سهام دارند را تحت کنترل خود دارند. یعنی یک و نیم درصد سهامداران، بیش از پنجاه درصد سهام را در اختیار خود دارند.

با مطالعه این گونه تحقیقات می توان تا حدودی به مکانیسمی پی برد که سرمایه مالی از طریق آن به کنترل شرکت های سرمایه گذاری مالی و کارخانه ها (و کلاً اقتصاد و سیاست جهانی) می پردازد. یک نکته مهم در این رابطه این است که مؤسسات مالی نه فقط از طریق هدایت کردن عملی شرکت ها به کنترل آن ها می پردازند، بلکه یکی از راه های کنترل شرکت ها از طریق تهدید به "خروج از آن ها" (یعنی دائماً تهدید به خارج کردن سرمایه های خود از آن شرکت ها و کارخانه های تولیدی در صورت عدم ادامه سودآور بودن شان) می باشد. سرمایه های مالی با اعمال قدرت بر بازار، قادر هستند که شرایط مطلوب خود را به آن دیکته کنند. سرمایه های مالی با تهدید به خارج کردن منابع مالی خود (فروش سهام) مدیریت را وادار به تولید حداکثر سود از هر طریق ممکن، مانند افزایش نرخ بهره وری، توسعه، کاهش هزینه ها و ... (معنای آن ها در عمل تشدید هر چه بیشتر استثمار کارگران است) می کنند.

از طرف دیگر، تمرکز مالکیت اقتصادی در کشورهای بزرگ غربی، رابطه مستقیمی بر سیاست جهانی دارد. به عنوان مثال ۲۹ درصد از بزرگترین شرکت های دنیا متعلق به امریکاست. کشورهای جاپان، انگلیس، فرانسه و المان به ترتیب در رده های بعدی قرار دارند. این مسأله در رابطه با سرمایه های مالی مشخص تر است. به عنوان مثال اگر ۱۰ تا از بزرگترین مؤسسات مالی جهان را در نظر بگیریم، ۶ تا از آن ها در امریکا ریشه دارند، ۳ تا در فرانسه و یکی در انگلستان.

دو مؤسسه مالی امریکا "بلک راک" (Black Rock) و "کاپیتال گروپ" (Capital Group) دارای بزرگترین سرمایه های مالی دنیا هستند. بر اساس این داده ها منطقاً باید گفت که خلاف آن چه ادعا می شود که چین و روسیه و یا برخی قدرت های غربی، امپریالیست هائی همتر از امریکا هستند، با واقعیت انطباق ندارد. در هر حال، واقعیت ها نشان می دهند که امریکا هنوز هم بزرگترین قدرت امپریالیستی حاکم بر جهان است.

علم مارکسیسم نقشی بی نظیر و منحصر به فردی در آگاه کردن انسان در رابطه با اقتصاد و سیاست جهانی و چگونگی تمرکز قدرت در جهان سرمایه داری داشته و دارد. لنین در رساله "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" به روشنی نشان می دهد که مشخصه اصلی عصر امپریالیسم، سلطه جهانی سرمایه های مالی است. با در نظر گرفتن این نکته به تنهایی، و با بررسی بزرگترین مؤسسات مالی جهان می بینیم که سرمایه های مالی عمدتاً در دست تعداد انگشت شماری از قدرت های امپریالیستی متمرکز شده اند.

در ادبیات مارکسیستی، امپریالیسم به معنای "سیادت سرمایه مالی" و گسترش توسعه طلبانه سرمایه های مالی تعریف شده است و گسترش توسعه طلبانه مضمون اقتصادی مشخصی دارد.

تحقیق های متعددی که در رابطه با مؤسسات مالی در چند دهه اخیر انجام شده اند، درستی تجزیه و تحلیل لنین در رابطه با امپریالیسم را کاملاً تأیید می کنند. (۲)

لنین در رساله "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" توضیح می دهد که "امپریالیسم" یک نوع خط مشی اقتصادی (که توسط طبقه سرمایه دار جهانی برای دوره کنونی انتخاب شده باشد) نیست. امپریالیسم در درون مرحله مشخصی از تکامل سیستم سرمایه داری به وجود آمده، بالاترین مرحله آن است و جایگزین مرحله ای از سرمایه داری شده که متکی بر بازار و رقابت آزاد در قرن نوزدهم بود. امپریالیسم و سرمایه مالی و سیاست آن نیز که از اقتصادش سرچشمه می گیرد، کاملاً ارتجاعی و ضد دموکراسی و آزادی است.

لنین از پنج کشور عمده امریکا، بریتانیا، فرانسه، المان و جاپان به عنوان هسته اصلی سیستم امپریالیستی نام برد. امروز بررسی جایگاه بزرگترین مؤسسات مالی جهان این واقعیت را به رغم تغییراتی که در صد سال اخیر رخ داده، باز هم تأیید می کند.

لنین توضیح داد که تحول از سرمایه داری رقابتی در قرن ۱۹ به امپریالیسم یا سرمایه داری انحصاری، نه تنها شرایط را برای جنگ ایجاد کرد، بلکه شرایط عینی برای اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی جهانی را نیز به وجود آورد.

تحقیقات اقتصادی اخیر نیز (۳) با اثبات هر چه بیشتر اجتماعی شدن تولید و سلطه سرمایه مالی، نظر لنین را تصدیق می کنند. به عنوان مثال محقق به نام James Glattfelder در مقاله ای در سال ۲۰۱۰ نشان داد که چگونه یک گروه متشکل از ۱۴۷ "سوپر-نهاد مالی" در قلب شبکه ای متشکل از ۴۳۰۰۰ شرکت چندملیتی قرار دارد و بخش بزرگی از ثروت این شبکه را کنترل می کند. یعنی کمتر از یک درصد از اعضای شبکه، بیش از ۴۰ درصد ثروت شبکه را در اختیار دارند. ۲۰ شرکتی که در صدر گروه قرار داشتند، مؤسسات مالی مثل بارکلیز، جی پی مورگان چیس و گلدمن ساکس بودند. (۴)

همان طوری که لنین به روشنی نشان داده، سرمایه‌ مالی نه تنها بر بازار حکمرانی می‌کند، سیاست‌ های کشورهای به ظاهر مستقل (حتی قدرتمند ترین آن‌ها) را نیز تعیین می‌کند. سرمایه‌ مالی در دوران کنونی، تمام سیاست‌ های دولت‌ها را دیکته می‌کند، به دولت‌ها فرمان می‌دهد که به خدمات اجتماعی حیاتی مانند سیستم آموزشی و بهداشت و درمان بپردازند، و خواستار تغییر ساختار بازار کار مطابق با نیازهای افزایش سود سرمایه می‌شود.

به عنوان مثال وقتی که در اوایل دهه ۱۹۸۰ دولت فرانسه درصدد اعمال کنترولی هر چند ناچیز بر بانک‌ها برآمد، سیاست‌های آن توسط بازارهای مالی متوقف شدند. یا در سال ۱۹۹۳، زمانی که بازدهی اوراق قرضه (به دلیل نگرانی در مورد سطح کسری بودجه دولت آمریکا) افزایش یافت، دولت کلینتن برای پاسخگویی به خواسته سرمایه مالی، امکانات اجتماعی و سطح رفاه جامعه را شدیداً کاهش داد. به طوری که مشاور سیاسی کلینتن، جیمز کارویل، در اظهار نظری در این رابطه گفت: "قبلاً فکر می‌کردم که اگر تناسخ (زائیده شدن دوباره پس از مرگ) وجود داشت، می‌خواهم به عنوان رئیس جمهور و یا پاپ و یا یک بازیکن موفق بیسبال به زندگی برگردم. اما در حال حاضر می‌خواهم به عنوان بازار اوراق قرضه برگردم. چون می‌توانید همه را بترسانید."

اما دو نکته اساسی را باید در نظر داشت. اولاً سرمایه‌ مالی، یک ویژگی فرعی اقتصاد سرمایه داری، یا فرزند ناخلف مالکیت خصوصی نیست، بلکه مستقیماً از بطن سیستم بیرون آمده و پایه و اساس آن محسوب می‌شود. (۵) دوم، ظهور و سلطه سرمایه‌ مالی (که محرومیت اجتماعی شدید و خطر دائمی جنگ جهانی را با خود آورد) یک نوع سیاست یا تاکتیک اقتصادی نیست، بلکه نتیجه یک مرحله از توسعه خود نظام سرمایه داری است.

تجربه نشان داده که تنها چشم انداز واقع بینانه برای پایان دادن به جنگ افروزی، تضمین صلح و برابری واقعی، مبارزه پیروزمند طبقه کارگر جهانی است، که شرایط زندگی اش، او را در مقابل سرمایه قرار داده است.

فروردین [حمل] ۱۳۹۶

زیرنویس‌ها:

(۱) Black Rock hedged fund

(۲) به عنوان مثال رجوع شود به تحقیقاتی که توسط Murray و Peetz انجام شده.

(۳) به عنوان مثال به مقاله "شبکه کنترول شرکت‌های بزرگ جهانی" رجوع شود که در سال ۲۰۱۰ توسط James

Glattfelder منتشر شد. "The Network of Global Corporate Control"

(۴) Goldman Sachs ، JP Morgan Chase ، Barclays Bank

(۵) کارل مارکس در زمانی که مشغول نوشتن کتاب سرمایه بود، به بررسی نظرات پرودن (Pierre-Joseph

Proudhon) پرداخته بود. پرودن (به مثابه یک خرده بورژوازی شبه سوسیالیست) ادعا می‌کرد که می‌توان همزمان با

حفظ مالکیت خصوصی و بازار سرمایه داری، از تاراج سرمایه مالی جلوگیری کرد. اما مارکس نشان داد که این مانند

این است که تلاش شود که پاپ کنار گذاشته شود، در حالی که کلیسای کاتولیک حفظ بشود.

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۱۶، خرداد ماه [جوزا] ۱۳۹۶